

مبانی انسان‌شناختی تمدن غربی از دیدگاه امام شهید حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

محمد شفیع فر^۱

چکیده:

تسین ریشه‌های تقابل جمهوری اسلامی ایران با غرب؛ به‌ویژه آمریکا در دوره بعد از انقلاب، یکی از موضوع‌های جدی و پرتکرار پژوهش‌های دهه‌های گذشته بوده است. برخی متقدمان و مخالفان، این تقابل را به اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ ارجاع می‌دهند و انقلاب و جمهوری اسلامی را متهم به امریکاستیزی می‌کنند. برخی دیگر از این سو، به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌پردازند و ریشه این تقابل را به دخالت‌ها و مزاحمت‌های آمریکا و نقش بی‌بدیل آمریکا در تحولات ایران می‌دانند که از قبل از انقلاب شروع شده و تاکنون هم ادامه یافته است. از آنجا که امام شهید انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از رهبران فکری انقلاب و بعد از پیروزی عنصر کلیدی در تصمیم‌سازی کشور بودند؛ به‌ویژه که ۳۷ سال در جایگاه رهبری و هدایت کشور بودند، شناخت مبانی نگرش و سیاست‌گذاری‌های کلان ایشان برای درک ماهیت این تقابل و فهم راهبردهای جمهوری اسلامی ضروری است. فرضیه مقاله آن است که دیدگاه امام شهید در مورد آمریکا و غرب، مبتنی بر شناخت عمیق ایشان از مبانی تمدن غرب بود و تقابل جمهوری اسلامی با غرب را نباید فقط به مسائل سیاسی یا تاریخی (مثل کودتای ۲۸ مرداد، یا اشغال سفارت آمریکا) تقلیل داد، بلکه این چالش ریشه در تضاد ماهوی «طرح کلان انقلاب اسلامی» با «مبانی تمدن غرب» دارد. تمدن غرب به سردمداری آمریکا در عرصه انسان‌شناسی بر اومانیسیم، فردگرایی، لیبرالیسم، عقل‌گرایی افراطی مبتنی است که مورد نقد تفکر اسلامی و به تبع، مورد نقد امام شهید امت بوده است. ایشان، ضمن اذعان به برخی نقاط مثبت تمدن غرب، بر این باور بودند که تعارض فعلی ما و غرب به سردمداری آمریکا، به علت تفاوت در «مبانی انسان‌شناختی» (تقابل توحیدمحوری اسلامی با انسان‌محوری غربی) است و این تقابل ماهیتی تاریخی-فلسفی دارد.

واژگان اصلی: امام شهید، آیت‌الله خامنه‌ای، مبانی انسان‌شناختی، اومانیسیم، آزادی، فردگرایی، تفکر اسلامی

مقدمه

یکی از ابعاد و مشخصه‌های انقلاب اسلامی و سپس نظام جمهوری اسلامی، تعارض و چالش با غرب؛ بویژه امریکا بوده که در طول ۴۸ سال گذشته، در وجوه مختلف خود را بروز داده و در نهایت به جنگ مستقیم امریکا و نظام سلطه غرب علیه جمهوری اسلامی انجامیده است. بخش اعظم دوره جمهوری اسلامی با هدایت و سیاستگذاری کلان قائد شهید انقلاب، حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای بوده است. برخی موضوع چالش با امریکا را به یک تقابل ساده و ناشی از اشغال سفارت امریکا در ایران تقلیل می‌دهند و برخی دیگر با اشاره به سابقه دخالت‌های امریکا قبل از انقلاب و کودتای ۲۸ مرداد، مسئله را کمی ریشه‌ای تر می‌دانند؛ اما فراتر از این دو نگرش، به نظر می‌رسد این چالش و تعارض، خیلی بنیادی‌تر و مبتنی بر شناخت رهبران انقلاب اسلامی؛ بویژه قائد شهید از غرب و مبانی تمدن غرب و تعارض بنیادین آن با طرح کلان انقلاب اسلامی بوده است.

برای جمهوری اسلامی که از ابتدای تشکیل و استقرار تاکنون با چالش غرب مواجه بوده است، شناخت مبانی و الگوهای رفتاری آن؛ بویژه در حوزه انسان‌شناختی، ضرورتی انکارناپذیر است. از سوی دیگر، دوره طولانی رهبری قائد شهید، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در جمهوری اسلامی و جایگاه ایشان به عنوان سیاستگذار کلان کشور در عرصه جهانی و بین‌المللی، شناخت اندیشه‌ها و دیدگاه ایشان در مورد غرب و مبانی انسان‌شناختی غرب را که مبنای سیاست‌ها و راهبردهای کلان ایشان بوده است، ضروری می‌سازد. مطالعه حاضر نشان می‌دهد که ایشان براساس شناختی عمیق از مبانی تمدن غرب؛ بویژه مبانی انسان‌شناختی آن و اذعان به نقاط مثبت آن، معتقد بودند که تعارض بین ما و نظام سلطه غرب (به رهبری امریکا) ربطی به موضوع اشغال سفارت نداشته و ریشه‌ای تاریخی- فلسفی دارد که فقط به عرصه سیاست تقلیل‌دانی نیست.

تمدن غرب مبتنی بر اصول بنیادین مختلفی در حوزه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و مانند آن است که محصول مدرنیته است. این مقاله به مبانی انسان‌شناختی تمدن غربی از دیدگاه قائد شهید انقلاب و تمایز آن با تفکر اسلامی می‌پردازد. در دوره معاصر دو مکتب یا دو چهره متفاوت از تمدن غربی تحت عنوان سرمایه‌داری و کمونیسم بروز کرده که علی‌رغم ظهورات خاص در زندگی مدنی و اجتماعی، برحسب نوع رویکرد و نگاهی که به انسان و جامعه دارند، دارای اشتراک در مبانی انسانی‌شناختی هستند. با بن‌بست کمونیسم و فروپاشی شوروی در سال ۱۳۶۹ و گرایش جهان غرب به یکپارچگی مدنی، برخی مبانی مشترک و عام؛ مانند اومانیزم،

فردگرایی، لیبرالیسم، داروینیسم و حق‌مداری در حوزه انسان‌شناسی وجود دارد که بر مجموعه تمدن غرب حاکم است و در این مقاله مدنظر قرار می‌گیرد. بدین لحاظ، در ادامه بحث ابتدا به صورت مختصر، به مبانی انسان‌شناختی تمدن غربی اشاره خواهد شد و سپس دیدگاه امام شهید امت در طرح و نقد این مبانی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) مبانی انسان‌شناختی تمدن غربی

بحث از ماهیت انسان و جایگاه او در جهان و جامعه، «انسان» را به مهم‌ترین موضوع فلسفه بدل کرده است. وجود ابعاد مختلف در انسان، مسائل مختلفی؛ مانند حیات و ممات، هویت و کرامت، جبر و اختیار، حق و تکلیف، لذت و محنت و غیره را ایجاد کرده است؛ بنابراین نگاه به انسان به ما هو انسان، از مؤلفه‌های شناخت یک تمدن است. سؤالهایی؛ مانند اینکه انسان اصالت دارد، یا تابعی است از یک وجود کل و اصل؛ یعنی خداوند؟ اگر انسان اصالت دارد، چرا و چگونه؟ و اگر انسان اصالت ندارد، جایگاه انسان چگونه و کجا خواهد بود؟ در خلال پاسخ به این پرسشها، مبانی انسان‌شناختی یک تمدن فهم خواهد شد.

بر این اساس، جایگاه انسان در فرهنگ، تمدن و زندگی بشری، بسیار بالاست؛ به طوری که انسان موضوع اصلی علم، حکومت و نظام زندگی است؛ ضمن اینکه انسان برخلاف سایر موجودات عالم، از جهان واقع و سایر موجودات طبیعی هم پرسش می‌کند (فاعل شناسا) و به دنبال کشف حقیقت موجودات یا روابط بین آنهاست که محصول این شناخت، علوم مختلف است (بوذری‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۲). در چارچوب دین اسلام، انسان محور خلقت جهان هستی و معجونی از همه عالم هستی است. انسان علاوه بر اینکه از قوای طبیعی مشترک با دیگر موجودات برخوردار است، قوا و نیروهای دیگر نیز در او وجود دارد و به عبارتی، تمام نیروها و عوالم هستی در او جمع است. درواقع، همه عالم هستی در انسان خلاصه شده و انسان نسخه کوچکی از نظام خلقت است.^۱ به عبارت دیگر، انسان جامع همه عوالم هستی است، انسان شاهکار خلقت، نماد و نشان قدرت و عظمت حق تعالی است. از این نظر، نوع نگاه به انسان و نوع انسان‌شناسی،

^۱ - شعر منسوب به حضرت علی (ع): «اتزعم انک جرم صغیر *** و فیک انطوی العالم الاکبر» (محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۵: ۲۷۷) ای انسان تو کتاب روشنی هستی که با آیات پیچیدگی‌ها آشکار می‌گردد. آیا گمان می‌بری که تو همین جرم صغیر و کوچکی و حال اینکه جهان بزرگی در درون تو پیچیده شده است.

رابطه مستقیمی با نوع زندگی و نظام آن و همچنین تمدن و فرهنگ دارد؛ یعنی هر نوع انسان‌شناسی، نوعی خاص از تمدن را رقم خواهد زد (نهری).

یکی از مهم‌ترین مسائل درباره هر مکتب و تمدنی، تصویری است که درباره انسان ارائه می‌کند. به تعبیری، هر مکتب و آئینی را با انسان‌شناسی آن بهتر می‌توان شناخت؛ چون انسان‌شناسی هر مکتب، بیانگر همه ایده‌آل‌ها، آرمانها و طرح‌های آن مکتب، برای انسان است؛ در اصل، دین، علم، عقل، معرفت، اخلاق، هنر، سیاست، مدیریت، جامعه، تاریخ، حکومت و مفاهیمی از این دست، بدون وجود نوع انسان و حتی تصور او، بدون موضوع‌اند. از سوی دیگر، شیوه و سبک زندگی هم براساس تعریف از بشر شکل می‌گیرد و بشر همیشه با ارائه تعریفی از خود، تلاش می‌کند زندگی خود و دیگران را سامان دهد.

تمدن مدرن غرب نیز مبتنی بر نوعی خاص از انسان‌شناسی به وجود آمده است. پس از قرون وسطی و در دوران رنسانس، بشر با ارائه تعریف جدیدی از خود، جامعه و جهان، پا به عرصه وجود گذاشت و افقی جدید در تاریخ گشود و عالمی خاص به وجود آورد که بر همه گستره عالم انسانی سیطره یافت. از آنجا که مباحث معرفت‌شناختی نیز مبتنی بر بحث‌های انسان‌شناسانه است، فهم مبانی انسان‌شناختی تمدن غربی، به درک مبانی معرفت‌شناختی آن نیز کمک خواهد کرد.

در دوره باستان، سوفسطائیان با نگاه معرفت‌شناسانه به انسان، او را معیار همه چیز دانسته و به این نتیجه رسیده بودند که حقیقت مطلق وجود ندارد و حقیقت، نسبی و تابع شرایط زمانی و مکانی است. در قرون وسطی، انسان‌شناسی مسیحیت متأثر از نظریه گناه نخستین و ذاتی انسان، او را فی‌نفسه فاسد و شریر و محکوم به گناه ذاتی یا معصیت جبلی می‌دانست که از آدم ابوالبشر به ارث برده است. هیچ کس هم قادر به رهایی از این معصیت جبلی نبود، مگر اینکه خدا عنایت کند و کسی را از این گناه ذاتی پاک کند. دعوت انسانها به کلیسا هم برای این بود که با عبادت، رحمت خدا را به سوی خود جلب کنند. امکان نجات انسان فقط به توفیق الهی از طریق فدا شدن مسیح، میسر بود (بوذری‌نژاد، ۱۳۹۰: ۳۹-۳۸). افکار دنیاگریز و علم‌ستیز کلیسا در دوره قرون وسطی، رقم زننده عصر تاریکی، با انسانی تارک دنیا و رهبانیت‌پیشه و آخرت‌گرا و علم‌گریز بود که عکس‌العمل طبیعی آن، ظهور اندیشه‌های انسان‌محورانه متکی بر مذهب پروتستان شد که نقش بزرگی در گسترش تمدن مادی جدید و تولد انسان دنیا طلب منفعت‌جوی بریده از خدا و دین در

این تمدن داشت. درواقع، دورهٔ رنسانس نوعی عصیان علیه تفکر قرون وسطای کلیسا بود و انسان خود را ملزم ندید که دیگر در قالب نظام کلیسا قرار گیرد. به همین دلیل، خود را از قید و بندهایی؛ مثل کلیسا و خدا آزاد دانست تا بتواند خود را محور علایق خود قرار دهد.

در این عصر به جای وجدان گناهکار مورد نظر کلیسا، انسانی پاک و بی‌آلایش کشف و مطرح شد که اختراعات و اکتشافهای بزرگ نیز حقانیت و درستی ویژگی جدید انسان را متجلی می‌ساخت و نشان می‌داد که انسان می‌تواند از تقدیر آسمانی و نیز الهام مسیحی، شانه خالی کند و به خود و کامیابی‌هایش افتخار کند. بدین لحاظ، رنسانس دورهٔ ظهور تفکر اومانیستی و انسان‌محوری بود که در مقابل خدامحوری قرون وسطی معنادار می‌شد. اومانیستها به جای عالمی که ثمرهٔ گناه ذاتی انسان بود، جهانی زیبا و سازمان‌یافته قرار دادند و به جای جزم‌گرایی کلیسا، تساهل و تسامح و به جای فلسفهٔ مدرسی، نوعی خردگرایی توأم با توجه به ادبیات، هنر و اخلاق مطرح و از آزادی انسان دفاع کردند، نه نجات انسان با لطف خدا (بوذری‌نژاد، ۱۳۹۰: ۴۰-۴۱).

از این نظر، تمدن غربی علی‌رغم ریشه‌ها و سوابق تاریخی، متأثر از تحولات عصر جدید و محصول مستقیم عصر روشنگری^۱ به مثابهٔ مبنای فکری مدرنیسم است؛ دوره‌ای که تمایزهای اساسی با دورهٔ ماقبل خود؛ یعنی قرون وسطی دارد. دورهٔ روشنگری به‌عنوان گهوارهٔ مدرنیسم، موجب تحولاتی معرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی شد که یکی از میراث‌های آن در «انسان‌گرایی» یا «اصالت انسان» ظهور و بروز یافته است (نظری، ۱۳۹۱: ۴۴). به عبارت دیگر، تمدن غربی با مدرنیسم شناخته می‌شود و مدرنیسم هم براساس نظام دانایی یا ایستمهٔ خاصی شکل گرفته و نگاهی خاص به جهان و انسان را مطرح می‌کند. این نظام دانایی، به همهٔ وجوه تمدن غربی جهت می‌دهد و حالت تعیین‌کنندگی دارد. برهمین اساس، انسان‌شناسی خاصی نیز در تمدن غربی حاکم است که به فهم بیشتر غرب کمک می‌کند. کانت در مقاله «روشنگری چیست؟»، نوشته بود: «روشنگری همانا بدر آمدن انسان است از حالت کودکی‌ای که گنااهش به گردن خود اوست. کودکی؛ یعنی ناتوانی از به کار گرفتن فهم خود بدون راهنمایی دیگران، و اگر علت این کودکی، نه فقدان فهم، بکه نبود عزم و شجاعت در به کارگیری فهم خود بدون راهنمایی دیگران باشد، گناه آن به گردن خود انسان است» (به نقل از: فایریند، ۱۳۷۵: ۱۵ مقدمه مترجم).

از این نظر، انسان و سرشت و ماهیت او، یکی از مباحث اصلی دورهٔ مدرنیسم و مبنای تمدن

^۱- Enlightenment Age

جدید غربی است. ماهیت یا سرشت انسان به معنای شناسایی خصلت‌های اصلی و کم‌وبیش تعیین کننده‌ای است که پایه کنش و خودآگاهی انسانی تلقی می‌شود (مارشال، ۱۳۸۸: ۵۱۵). در آغاز عصر جدید و شکل‌گیری تمدن غربی، دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلفی در مورد سرشت انسان مطرح شد که زیربنای تمدن غرب تلقی می‌شود. بر اساس دیدگاه‌ها و نظریه‌ها، اومانیسم و انسان‌مداری، خردباوری یا حجیت عقل ابزاری، فردگرایی یا اصالت فرد و نیز آزادی و لیبرالیسم برخی از مهمترین مبانی انسان‌شناختی تمدن غربی است که در این مقاله با توجه به دیدگاه‌های نقادانه مقام معظم رهبری مورد بحث قرار خواهد گرفت.

قائد شهید انقلاب، در دیدگاه‌های خود، ضمن تحلیل مبانی انسان‌شناختی تمدن غربی، انتقادهای بسیاری به آن وارد کرده و معتقد بودند مبانی انسان‌شناختی تمدن غربی، بر نفی حقایق معنوی و الهی است که این روند، تأثیرهای عمیقی بر ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی غرب داشته است.

به طور خاص، ایشان انسان‌شناسی غربی را مبتنی بر تلقی انسان به عنوان موجودی فقط مادی، بدون توجه به روح و معنویت و نتیجه تکامل بی‌وقفه می‌دانستند که طالب سعادت در جهان مادی است. به باور ایشان، این نگاه، بر اساس فردگرایی و سودگرایی بنیان‌گذاری شده است. در چنین نگرشی، مقوله معنویت، ارزش‌های اخلاقی و ارتباط با خدا محو، یا کم‌اهمیت می‌شود و در نتیجه، تمدن غربی دستخوش بحرانهای هویتی و اخلاقی است.

امام شهید بر این نکته تأکید داشتند که این نوع انسان‌شناسی، منشأ فرهنگ غربی شده است که تأکید بر توسعه فردی، سلطه بر طبیعت و تمرکز بر لذت‌گرایی دارد و این مبنا، منجر به بی‌معنایی و بحرانهای انسانی، فرهنگی و اخلاقی در غرب شده و تفکر غربی را از حقیقت و معنویت دور ساخته است.

در مقابل، ایشان بر اهمیت انسان‌شناسی متکی بر خداوند، توحید و معنویت تأکید می‌کردند که انسان را برای رسیدن به کمال نهایی، در ارتباط مستقیم با خدا و در مسیر معرفت پروردگار قرار می‌دهد. به همین دلیل، معتقد بودند تمدن انسانی باید بر این مبنا بنا شود تا انسان در اتصال با خالق، بر خلاف نگاه مادی‌گرایانه غرب، هدف و معنا داشته و ارزش‌های متعالی؛ از جمله اخلاق، معنویت و تزکیه نفس را محور زندگی قرار دهد.

در ادامه بحث، به برخی از مهمترین وجوه نقادانه دیدگاه امام شهید به مبانی انسان‌شناختی

تمدن غربی اشاره می‌شود.

اومانیسیم و انسان‌مداری از نظر قائد شهید

آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای، در دیدگاه‌های خود به موضوع انسان‌گرایی یا اومانیسیم توجه داشته‌اند. از نظر ایشان، اومانیسیم به نگرشی گفته می‌شود که ارزش و حکمت انسان را در محور قرار می‌دهد: «تمدن کنونی غرب بر اساس پاسداشت انسان به وجود آمد؛ بر اساس اومانیسیم و اصاله‌الانسانیه، همه این تمدن بنا شده است» (بیانات، ۱۵ اسفند ۱۳۹۲). به بیان دیگر، «محور عالم وجود و محور اختیار در این عالم کوَن، عبارت است از انسان؛ آنها می‌گویند انسان، محور است؛ یعنی در واقع، خدای عالم وجود، انسان است. انسان، صاحب‌اختیار عالم وجود است» (بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱). درواقع، اومانیسیم می‌کوشد ارزشهای انسانی را بدون توجه به مبانی فرانسائی و الهی تبیین کند و این به خاطر جهت‌گیری ضددینی و ضدکلیسایی تجدد در غرب بود: «جهت‌گیری رنسانس، جهت‌گیری ضدّ دینی بود، ضدّ کلیسائی بود؛ لذا بر پایه بشرگرایی، انسان‌گرایی و اومانیسیم پایه‌گذاری شد. بعد از آن هم همه حرکات غربی بر اساس اومانیسیم بوده، تا امروز هم همین جور است. با همه تفاوت‌هایی که به وجود آمده، پایه، پایه اومانستی است؛ یعنی پایه کفر است، پایه شرک است (بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱).

در این مقوله، یک اشتراک لفظی بین اسلام و غرب وجود دارد؛ در تفکر اسلامی، تکریم انسان، یک رکن اساسی است که امام شهید، آن را «انسان محوری» می‌خواندند و تصریح می‌کردند: «البته انسان محوری در بینش اسلامی، به کلی با اومانیسیم اروپای قرون هجده و نوزده متفاوت است. اینها فقط در اسم شبیه همند. انسان محوری اسلام، اساساً اومانیسیم اروپایی نیست؛ یک چیز دیگر است. «الم تروا ان الله سخر لكم ما في السموات و ما في الارض». کسی که قرآن و نهج البلاغه و آثار دینی را نگاه کند، این تلقی را به خوبی پیدا می‌کند که از نظر اسلام، تمام این چرخ و فلک آفرینش، بر محور وجود انسان می‌چرخد» (بیانات، ۱۲ آذر ۱۳۷۹).

این هم یک نوع، انسان‌محوری است. در آیات زیادی از قرآن هست که «خورشید مسخر شماسست، ماه مسخر شماسست، دریا مسخر شماسست؛ مسخر شمایند؛ یعنی چه؟ یعنی الان بالفعل شما مسخر همه‌شان هستید و نمی‌توانید تأثیری روی آنها بگذارید؛ اما بالقوه طوری ساخته شده‌اید و عوالم وجود و کائنات به گونه‌ای ساخته شده‌اند که همه مسخر شمایند. مسخر یعنی چه؟ یعنی

توی مشت شما می‌توانید از همه آنها به بهترین نحو استفاده کنید. این نشان دهنده آن است که این موجودی که خدا آسمان و زمین و ستاره و شمس و قمر را مسخر او می‌کند، از نظر آفرینش الهی بسیار باید عزیز باشد. همین عزیز بودن هم تصریح شده است: «و لقد کرّمنا بنی آدم». این «کرّمنا بنی آدم» تکریمی است که هم شامل مرحله تشریع و هم شامل مرحله تکوین است؛ تکریم تکوینی و تکریم تشریعی با آن چیزهایی که در حکومت اسلامی و در نظام اسلامی برای انسان معین شده؛ یعنی پایه‌ها کاملاً پایه‌های انسانی است» (بیانات، ۱۲ آذر ۱۳۷۹).

نوع نگاه به قدرت سیاسی و نیز نگاه سرمایه‌محور در تمدن غربی، بر همین اساس اومانیستی، شکل گرفته است (بیانات، ۱۴ اسفند ۱۳۹۱). الگوهای رایج توسعه نیز از لحاظ مبانی، بر پایه اومانیسم و اصول غیرالهی هستند (بیانات، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۵). منشأ آزادی هم، تفکر انسان‌گرایی یا همان اومانیسم است (بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱). از این نظر، اصالت قدرت و اصالت سرمایه، خود انسان را درنور دیده و به ابزاری در خدمت مطامع دنیوی قرار داده است. در حالیکه امام شهید بر اهمیت باور به خدا و معنویت در زندگی انسان تأکید داشته، معتقد بودند نابودی جایگاه خدا و فراموشی مبانی الهی، منجر به نوعی ابزاری شدن انسان و کاهش ارزش‌های معنوی می‌شود: «تمدن غربی بعد از دوران اوج خود، اکنون نشانه‌های تباهی و انحطاط آن نمایان شده که مهمترین آن، انحطاط جنسی و رواج بی‌بندوباریهای اخلاقی و جنسی است». ایشان، یکی دیگر از اشکالهای اساسی تمدن غرب را تعداد بسیار بالای جنگهای ویران کننده در اروپا و سایر نقاط جهان، در چند قرن اخیر می‌دانستند و تأکید داشتند: بروز اشکالات و انحطاطها در تمدن غرب، به دلیل نبود معنویت بوده است. ایشان شرط اصلی ساختن یک تمدن پیشرفته و دارای کمترین اشکال را، معنویت متکی بر دین اسلام دانسته، معتقد بودند: معنویت دینی زمینه‌ساز شناخت استعدادها و بهره‌گیری مناسب از آنها و پیشرفت مطلوب در همه ابعاد و با کمترین آسیب خواهد بود (بیانات، ۱۴ اسفند ۱۳۹۱).

بدین لحاظ، شکست در عرصه اخلاقی و پایمال شدن انسانیت و پدیدار شدن هویت اصلی تمدن غربی مبتنی بر اومانیسم را یکی دیگر از نشانه‌های برهم خوردن آرامش ظاهری جبهه استکبار بشمرده، خاطرنشان می‌کردند: قتل و غارت و خشونت، فساد و شهوت‌رانیهای مسخ کننده؛ همچون ترویج ازدواج همجنس‌گرایان، حمایت صریح از تروریسم خشن و وحشی در منطقه و اهانت آشکار به مقدسات و بزرگان دین، نمونه‌های عینی از شکست تمدن غرب در مسائل

اخلاقی است (بیانات، ۱۵ اسفند ۱۳۹۲)

ابتنای تمدن غربی بر اومانيسم، بدین معناست که انسان عنصر اصلی و انسانیت هدف اصلی و قبله این تمدن خواهد بود؛ در حالی که امروز در نظام تمدنی غرب، انسانیت پامال شده و تمدن غرب دچار شکست شده است. در گذشته و در شرایط نبود ارتباطات و امکانات اطلاع‌رسانی گسترده، این ضعفها را در لباس علمی و نوشته‌های دانشگاهی می‌پوشاندند؛ اما بتدریج این ضعفها آشکار شده و باطن این تمدن مادی- که ضد انسان و ضد فطرت الهی است- کم‌کم خودش را نشان می‌دهد؛ یک نمونه‌اش قتل و غارت و خشونت است که این‌قدر متراکم شده که امروز بر کسی پوشیده نیست. حمایت صریح از تروریسم، یک نمونه زنده و برجسته‌اش در منطقه غرب آسیاست؛ کسانی که جگر طرف را از سینه‌اش درمی‌آورند و جلوی دوربین تلویزیون‌ها گاز می‌زنند، قدرتهای اروپایی هم در اروپا می‌نشینند و می‌گویند ما به این جبهه معارض کمک می‌کنیم؛ یعنی به طور صریح از تروریسم، آن هم تروریسم خشن، وحشی، سبع، حمایت می‌کنند (بیانات، ۱۵ اسفند ۱۳۹۲).

بر همین اساس، ایشان با اشاره به مبانی غلط و ناکارآمدی الگوهای مدنی ناشی از تمدن غربی، از جمله الگوهای توسعه جهانی، ضرورت ارائه الگوی جدید اسلامی- ایرانی، را یک «کار جهادی و انقلابی» می‌دانستند و در پاسخ این سؤال که چرا الگوهای موجود و آزموده‌شده در دنیا نمی‌توانند الگوی مطلوبی برای ما باشند؟ معتقد بودند: الگوهای رایج توسعه، از لحاظ مبانی، غلط و بر پایه اومانيسم و اصول غیرالهی هستند (بیانات، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۵) و از لحاظ آثار و نتایج نیز نتوانسته‌اند وعده‌هایی را که درباره ارزشهایی؛ نظیر آزادی و عدالت داده بودند، محقق کنند. وضعیت نامناسب برخی کشورهای دنبال‌کننده این الگوها در شاخص‌هایی؛ نظیر بدهیهای کلان مالی دولتها، بیکاری، فقر و اختلاف طبقاتی شدید، نشانه‌هایی از ناکارآمدی الگوهای رایج است. این جوامع اگرچه پیشرفتهایی نیز داشته‌اند؛ پیشرفتهای تا اعماق آن جوامع نفوذ نکرده و به «اخلاق، عدالت، معنویت و امنیت» منتهی نشده است؛ بنابراین ما باید الگوی پیشرفت بومی خود را متکی بر مبانی اسلامی و فرهنگ ایرانی، تعریف و ارائه کنیم (بیانات، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۵).

علی‌رغم نقد و انتقاد رهبری به اومانيسم، ایشان معتقد بودند بعد از اومانيسم و مکتبها و فلسفه‌های متکی به اومانيسم، یا ناشی از آن، غرب، دیگر زایش فکری نداشته و ایده‌ای نو برای بشر و حیات انسان ارائه نداده و به نوعی در برون‌زائی اندیشه‌های نو، سترون و نازا بوده

است (بیانات، ۲۲ مرداد ۱۳۹۱)؛ اما در مقابل، جمهوری اسلامی دارای زایش فکری است و برای مسائل روحی انسان، برای مسائل اجتماعی انسان، برای مسائل حکومتی انسان، حرفهای تازه‌ای دارد و جریان جدیدی را در دریاچهٔ عظیم فکر بشری به وجود آورده و موج‌آفرینی می‌کند. در زمینهٔ مسائل سیاسی، «مردم‌سالاری دینی»، در زمینهٔ مسائل عمومی اجتماعی، «ابتنای تمدن بر معنویت»، در زمینه‌های گوناگون انسانی، «کرامت انسان» و «آمیختگی دین و زندگی» را مطرح کرده که حرفهای نوئی است؛ اینها هیچ وقت در دنیا وجود نداشته؛ حتی قبل از دوران مادپگری و اومانیسیم غرب و روی کار آمدن اندیشه‌های سکولار هم به طور قطعی این جور نبود که دین با زندگی توأم و همراه باشد. البته در بخشهایی از دنیا روحانیون، حکومتی تحت عنوان «حکومت کلیسا» داشتند؛ اما این معنایش این نبود که زندگی مردم آمیخته با دین بوده باشد؛ دین منشأ مقررات و قوانین زندگی برای مردم باشد؛ به‌هیچ وجه چنین چیزی در غرب وجود نداشته؛ در کشورهای اسلامی هم هرگز وجود نداشته است، جز در صدر اسلام. این حرف نوئی است که امروز ما مطرح می‌کنیم و می‌گوئیم دین با زندگی یکی است. زندگی چیست؟ زندگی یعنی سیاست، فعالیت، تجارت، اقتصاد و همه چیز؛ این حرف نوئی است که دارد مطرح می‌شود (بیانات، ۲۲ مرداد ۱۳۹۱).

به طور کلی، امام شهید بر اهمیت و برتری مبانی دینی و وحیانی بر اومانیسیم تأکید داشته، معتقد بودند تنها در سایه ایمان و باور به خداست که انسان می‌تواند به سمت کمال واقعی حرکت کند و از سقوط اخلاقی و معنوی جلوگیری کند. به همین دلیل، ایشان اذعان دارند که اومانیسیم غالب، در صورت غلبه بر مبانی دینی، می‌تواند بی‌وقفه به سمت انحراف و سقوط اخلاقی انسان‌ها پیش برود. ایشان تأکید می‌کنند که انسان باید در کنار علم و فناوری، به معنویت و باور به خدا نیز توجه کند، زیرا این عوامل مکمل و محور اصیل حیات انسانی هستند.

آزادی و لیبرالیسم از نظر قائد شهید

یکی دیگر از مبانی انسان‌شناختی تمدن غربی، آزادی و لیبرالیسم است. آیت‌الله خامنه‌ای، دیدگاه‌ها و مواضع خود را دربارهٔ لیبرالیسم در موارد مختلف ابراز کرده و با دیدگاه اسلامی مقایسه می‌کردند. به طور کلی، ایشان لیبرالیسم را به عنوان یک جریان فکری و اجتماعی که بر آزادهای فردی، بازار آزاد و کاهش نقش دولت در زندگی فردی و اجتماعی تأکید دارد، نقد می‌کردند و به

لحاظ مبانی اومانیستی آن، لیبرالیسم را در تضاد با ارزشها و اصول اسلامی و انقلاب اسلامی می‌دانستند؛ به تعبیر ایشان، «لیبرالیسم از تفکر اروپای قرن هجدهم و نوزدهم؛ یعنی زیربنای فکری اومانیستی - که نفی معنویت و خدا و مانند اینها است - سرچشمه می‌گیرد. چون خدایی نیست، پس سلیقه‌ای است (بیانات، ۱۳۹۴/۴/۲۰)؛ «مطابق منطق لیبرالیسم، منشأ آزادی، به عنوان حق، یا به عنوان یک ارزش، عبارت است از تفکر انسان‌گرای (اومانیسم)؛ چون محور عالم وجود و محور اختیار در این عالم کو، عبارت است از انسان؛ آن هم بدون اختیار معنی ندارد؛ پس باید اختیار و آزادی داشته باشد. آنها می‌گویند انسان، محور است؛ یعنی در واقع خدای عالم وجود، انسان است و بدون قدرت انتخاب و بدون اراده، انسان نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ یعنی بدون اعمال اراده «امکان ندارد که ما فرض کنیم انسان، صاحب اختیار عالم وجود است. این، پایه بحث آزادی است. این، مبانی تفکر اومانیستی درباره آزادی است» (بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱).

از نظر آیت‌الله خامنه‌ای، لیبرالیسم بر اصولی؛ مانند فردگرایی، بازار آزاد و کاهش نقش دین و ارزش‌های اخلاقی تکیه دارد و در عرصه‌های مختلف، شرط و شروط و بروز و ظهور خاصی دارد؛ به طور مثال، آزادی در حوزه اقتصادی و بهره‌مندی از امتیازهای ویژه آن، در صورت قرار گرفتن در مجموعه سرمایه‌داران اقتصادی است؛ در واقع، آزادی اقتصادی ابزاری برای انحصار ثروت در دست عده‌ای محدود است و نظام سرمایه‌داری غربی به گونه‌ای طراحی شده که مدیریت سیاسی و اقتصادی کشور در دست صاحبان سرمایه قرار گیرد و آزادی در این چارچوب، به معنای بهره‌مندی اقلیت ثروتمند است. همان طور که آزادی در صحنه سیاسی، در چارچوب انحصارگرایی دو حزبی است و با این بازی دو حزبی، صحنه سیاسی را در انحصار خودشان نگاه داشته‌اند و به طور قطع، کسانی که عضو این احزاب هستند، «مراتب و اندازه‌هاشان بسیار بسیار کمتر از یک درصد و اینهاست. اصلاً این احزاب امتداد حقیقی و واقعی در بطن جامعه ندارند؛ درواقع باشگاه‌هایی هستند برای تجمع یک عده‌ای. رأی‌دهندگان هم یا به شعارها فریب می‌خورند، یا تحت تأثیر تسلط رسانه‌ای هستند که از

۱ - البته این اختیار، غیر از اختیار مورد نظر در بحث «جبر و اختیار» در فلسفه اسلامی است. «اختیاری» که در بحث جبر و اختیار مطرح می‌کنیم، این است که انسان «توانائی انتخاب» (توانائی ذاتی و طبیعی) دارد؛ اما در اینجا که صحبت «انتخاب» می‌کنیم، می‌گوئیم «حق انتخاب» دارد. بین توانائی انتخاب حق و حق انتخاب، یک ملازمه قطعی وجود ندارد. البته می‌شود یک ملازماتی برایش فرض کرد؛ اما اینجوری معلوم نیست قانع‌کننده باشد (بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱).

لحاظ توانائی در تبلیغ و دگرگون کردن واقعیتهای فوق‌العاده غنی و پیشرفته‌اند و به این وسیله‌ها مردم را پای صندوق می‌کشند (بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱).

بنابراین، از نظر امام شهید، در دموکراسیهای غربی، چارچوب وجود دارد و آن هم «منافع و خواست صاحبان ثروت و سرمایه داران حاکم بر سرنوشت جامعه» است. تنها در آن چارچوب است که رأی مردم اعتبار پیدا می‌کند و نافذ می‌شود. اگر مردم چیزی را بر خلاف منافع سرمایه‌داران و صاحبان قدرت مالی و اقتصادی (به تبع آن، قدرت سیاسی) بخواهند، هیچ تضمینی وجود ندارد که خواست مردم اعمال شوند. در کشورهای سوسیالیستی سابق - که خودشان را دموکراتیک می‌نامیدند - این چارچوب، حزب حاکم بود. در خارج از چارچوب تمایلات و سیاستها و انگیزه‌های حزب حاکم، رأی مردم هیچ توانایی و کاربردی نداشت. (بیانات، ۱۳۸۰/۵/۱۱).

از نظر آیت‌الله خامنه‌ای، آزادی در زمینه مسائل اخلاقی نیز در همجنس‌بازی و انواع مفاسد اخلاقی در غرب، تجلی پیدا کرده است و در بسیاری از دموکراسیهای غربی، زشت‌ترین انحرافات جنسی، به عنوان خواست مردم، صیغه قانونی و رسمی پیدا کرده و به اشاعه آن کمک می‌شود (۱۳۸۰/۵/۱۱). به همین دلیل، امروز در دنیای غرب به عنوان زادگاه آزادی، کرامت زن از دست رفته، فساد جنسی در حد اعلاست و خانواده رو به ویرانی است (۱۳۸۲/۱۰/۲) همایش جهان اسلام؛ چالش‌ها و فرصتها). البته ایشان اذعان داشتند که هنوز برخی قیود باقی است؛ اما پیش‌بینی می‌کردند این قیود هم به‌زودی از بین خواهد رفت؛ ایشان استدلال می‌کردند که اگر منطق «اصالت میل فردی» به عنوان تنها ملاک پذیرفته شود، در آینده هیچ مانع منطقی برای جلوگیری از سایر تابوهای اخلاقی (مانند ازدواج با محارم) باقی نخواهد ماند (بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱) و نتیجه این فضای لیبرال، ویرانی بنیان خانواده و گسست پیوند میان نسل‌ها و فنای معنویت و ایمان است (بیانات، ۱۳۷۵/۳/۱۱). بر همین اساس، ایشان معتقد بودند لیبرالیسم به خاطر ترویج غرب‌گرایی و مدرنیزاسیون غرب‌مدار، به تضعیف هویت فرهنگی و دینی جامعه منجر می‌شود؛ از این رو باید با هوشمندی و آگاهی مورد نقد و مقابله قرار گیرد.

سلطه‌گری و جنگ‌افروزی، وجه دیگر آزادی در غرب است و ایشان لیبرالیسم را در عرصه جهانی نیز عامل «تبعیض، زورگویی و جنگ‌افروزی» می‌دانستند؛ زیرا نظام سرمایه‌داری غربی برای تداوم منافع اقتصادی کارخانه‌های اسلحه‌سازی و تداوم سودآوری صاحبان قدرت، به شکاف‌افکنی بین ملت‌ها و ایجاد هراس‌های مصنوعی (مانند ایران‌هراسی در منطقه خلیج فارس و حتی جهان) و

جنگ و تجاوز علیه کشورهای مستقل به بهانه‌های خودساخته متوسل می‌شود. بنابراین واقعیتهای جامعه غربی، خیلی واقعیتهای بد، تلخ، زشت و بعضاً نفرت‌انگیز است (بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱).

به همین دلیل، امام شهید امت، معتقد بودند امروز لیبرالیسم در زادگاه خودش دچار تناقض است و «همان کسانی که شعار دفاع از آزادی سر می‌دادند، امروز در کشورهای زادگاه آزادی فردی و لیبرالیسم و در مراکز سیاستگذاری آنها روشهایی را به کار می‌گیرند که نقطه مقابل آزادی است. غرب امروز در مقابل سرکوب بچه‌های فلسطینی، جوابی ندارد. غرب امروز در مقابل اشغال عراق و افغانستان و کشتارهای فجیعی که در این دو کشور اتفاق افتاده، نمی‌تواند از خودش دفاع کند؛ اما همین غرب در منطقه ما شعار دموکراسی می‌دهد و مدعی آزادی است؛ این انفعال در مواجهه با مردم‌سالاری دینی اسلامی است (۱۳۸۲/۱۰/۲) همایش جهان اسلام؛ چالش‌ها و فرصتها). از آنجا که لیبرال‌دموکراسی دیگر نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای بشری باشد و در برابر گرایش ملتهای مسلمان به سمت اسلام ناتوان مانده، برای مقابله با این موج نوظهور، به زور و ریاکاری روی آورده است.

تناقض آشکار آنجاست که مروجان لیبرالیسم در حالی شعار آزادی سر می‌دهند که از دیکتاتورترین رژیم‌های منطقه خلیج فارس حمایت کرده و می‌کنند. از این نظر، کارنامه غرب باعث رسوایی ادعاهای لیبرالی شده است؛ امام شهید امت در این زمینه، به حمایت آمریکا از صدام در تجاوز به ایران (تجهیز به سلاح شیمیایی و سکوت در برابر کشتارها) و کشتار حلبچه و حمایت از رژیم‌های دیکتاتور منطقه اشاره می‌کردند و لیبرالیسم غربی را عامل مستقیم رنج‌های طولانی ملت فلسطین و فجایع افغانستان دانسته و معتقد بودند غرب حتی به اصول خود (مانند آزادی بیان و اطلاع‌رسانی) در این موارد پایبند نبوده است؛ مانند ممنوعیت پخش اخبار از رسانه‌های خارجی در افغانستان (بیانات، ۱۲ آبان ۱۳۸۰). «لیبرال‌دموکراسی» که زمانی به عنوان «اوج تکامل تمدن بشری» تبلیغ می‌شد، اکنون به دلیل عملکردش در دنیای واقعی (جنگ‌افروزی، اشغالگری و سرکوب ملتها) نقاب از چهره‌اش برداشته شده و برای جهانیان ثابت شده است که این تفکر نه تنها آزادی‌بخش نیست، بلکه نسخه‌ای غلط و ناکارآمد است که به اختناق و بی‌عدالتی منتهی می‌شود.

به همین دلیل، امام شهید به «بحران نهایی لیبرالیسم» و «تعریف جایگزین آزادی در اسلام» اشاره کرده، معتقد بودند ادعای لیبرالیسم به عنوان «پایان تاریخ» اکنون باطل شده و حتی متفکران غربی نیز به بن‌بست آن اعتراف دارند. فروپاشی اخلاقی و عملی لیبرالیسم از همه نظر آشکار است؛ تبعیض و خشونت ساختاری و مواردی؛ مانند نژادپرستی، فاصله طبقاتی شدید و خشونت

پلیس، نشان‌دهنده قساوت نهفته در این تمدن است و عمق بحران اخلاقی و اجتماعی تمدن غربی و اعوجاج و بطلان فلسفه‌ی سیاسی و اقتصادی آن را آشکار می‌کند. رفتار آمریکا با ملت‌های ضعیف، نسخه بزرگ‌شده رفتار آن پلیس است که زانوی خود را بر گردن یک سیاه‌پوست بی‌دفاع گذاشت و آن قدر فشرده تا جان داد. دولتهای دیگر غربی هم هر یک به اندازه وسع و امکان خود نمونه‌های دیگر از این وضعیّت فاجعه‌بارند. (۱۳۹۹/۵/۷ پیام به حجاج). بر همین اساس، ایشان بر این باور بودند که لیبرالیسم در تلاش است تا فرهنگ و ارزشهای دینی را در سایه آزادیهای فردی کاهش داده، یا نادیده بگیرد و این کار می‌تواند منجر به نابودی هویت ملی و فرهنگی جوامع شود. در دیدگاه ایشان، تقابل مبنایی میان آزادی «اومانستی» در برابر آزادی «توحیدی» وجود داشت که مهمترین آن، تفاوت در «منشأ آزادی» بود؛ در اندیشه لیبرالیستی، منشأ آزادی، تفکر انسان‌گرایی یا همان اومانیزم است که به دلیل فقدان پیوند با خداوند، منجر به پرستش «غیرخدا» (شخصیتهای، نظام‌ها و هوای نفس) شده است. در حالیکه در اسلام، مبنای آزادی، توحید به معنای اعتقاد به خدا و کفر به طاغوت است و انسان از همه قیود، به غیر از عبودیت خدا (بندگی اشیاء، اشخاص و عادات بی‌دلیل)، آزاد است (بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱). از نظر ایشان، توحید فقط اعتقاد به خدا نبود؛ توحید عبارت بود از اعتقاد به خدا و کفر به طاغوت؛ عبودیت خدا و عدم عبودیت غیر خدا؛ «تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰه و لا نَشْرکَ به شیئا». هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهید؛ پیروی از عادات بی‌دلیل، پیروی از انسانها، پیروی از نظامهای اجتماعی، برخلاف توحید است؛ به تعبیر ایشان، آنجائی که به اراده الهی منتهی نشود، شرک به خداست و توحید عبارت است از اعراض از این شرک (۲۴ آبان ۱۳۹۱).

به همین دلیل، ایشان تفاوت جوهری غرب و اسلام را در نسبت انسان با خدا می‌دانستند و با نقد دیدگاه‌های غربی که انسان را «فرزند خدا» می‌دانند، معتقد بودند این تعابیر در نهایت، منجر به بردگی انسان برای دیگران شده است. در حالی که در اسلام، انسان در عین «عبد بودن در برابر خداوند»، از سلطه و بندگی هر قدرت زمینی (طاغوت) آزاد است. بنابراین، «فاصله‌ی عمیقی بین نگاه و نگرش اسلام و نگاه و نگرش غرب وجود دارد و ملاک و معیار آزادی در آنجا بحث انسان‌سالاری است، در اینجا بحث خداسالاری است، عبودیت خداست، توحید الهی است» (بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱). برتری خداسالاری بر انسان‌سالاری، بر پایه یک منطق علمی-کلامی است؛ از آنجا که عالم، «مالک و صاحب و آفریننده و مدبّر دارد و انسان هم جزو اجزای این عالم است، لذا موظف

به عبودیت و اطاعت از خداست. این اطاعت بشر به معنای هماهنگ شدن او با حرکت کلی عالم است؛ چون همه عالم «یسبح له ما فی السموات و الأرض» است. انسان نیز اگر از طریق «عبودیت»، قوانین الهی را بپذیرد، در واقع با حرکت کلی جهان هماهنگ می‌شود. این هماهنگی باعث می‌شود برخورد انسان با طبیعت و هستی، برخورد تعارض‌آمیز نباشد، بلکه حرکت او به سمت پیشرفت، سعادت و فلاح (رفاه و رستگاری) تسهیل شود (بیانات، ۱۲ آذر ۱۳۷۹).

در اسلام، آزادی با مسئولیت در برابر خدا و تعهد در مقابل دیگران همراه است، در حالی که در لیبرالیسم بیشتر بر آزادی فردی و بی‌قید و شرط دینی تأکید می‌شود. امام شهید انقلاب تصریح داشتند که سبک زندگی غربی، تهی از روح معنوی و برآمده از کوتاه‌بینی مادی است و امروز دیگر لیبرالیسم و کمونیسم به عنوان مهم‌ترین ارمغان تمدن غرب، جلوه‌گری سده گذشته را ندارند و آبروی دموکراسی پول‌محور غربی با علامت سؤال‌های جدی روبه‌رو است و متفکران غربی نیز به سرگردانی معرفتی و عملی آن اعتراف می‌کنند (۱۴۰۱/۴/۱۷) پیام به حجاج). اما یک الگوی موفق و نمونه سرافراز از قدرت و حاکمیت سیاسی اسلام، در ایران با عنوان مردم‌سالاری دینی است. در مردم‌سالاری دینی، رأی مردم محترم است؛ اما در چارچوبی که «منطق دین» و «کرامت انسانی» را تضمین کند. در این الگو، حکومت در برابر مردم مسئول است و دین، از هرگونه استبداد و دیکتاتوری جلوگیری می‌کند تا حاکم، از حد «بنده» فراتر نرود. به عبارت دیگر، از دیدگاه ایشان، آزادی غربی «آزادی از مسئولیت» است؛ اما آزادی اسلامی «آزادی در مسیر مسئولیت» (در برابر خدا و خلق) است (۱۳۸۲/۱۰/۲) همایش جهان اسلام؛ چالش‌ها و فرصتها).

از سوی دیگر، امام شهید در یک بحث ایجابی و مستقل به تفاوت غرب و اسلام در ریشه‌یابی و ارزشگذاری آزادی پرداختند و از نقد سیایی به نقد معرفت‌شناختی رسیدند و نشان دادند که تلاشهای غرب برای اثبات آزادی، همواره با شک و تردید مواجه است. از نظر ایشان، حریت، جزو فطرت انسانی و بخشی از ساختار وجودی انسان است که خدا به او بخشیده است، نه اینکه یک امتیاز یا قرارداد باشد. به همین دلیل، آزادی اجتماعی، ریشه قرآنی دارد و اسلام، برای همین آزادی اجتماعی امتیاز بیشتری قائل شده، تا در مکاتب غربی (بیانات، ۱۳۷۷/۶/۱۲)؛ زیرا نکاتب غربی در اینکه برای «آزادی» فلسفه‌ای ارائه دهند، دچار مشکل‌اند و نمی‌توانند استدلال کنند که فلسفه آزادی چیست؟ و چرا باید بشر آزاد باشد؟ در پاسخ، فایده، خیر جمعی، لذت جمعی، لذت فردی و حداکثر حقّی از حقوق مدنی مطرح شده که «همه اینها هم قابل خدشه است؛ خود

آنها هم خدشه کرده‌اند». آنها آزادی را حداکثر یک «حق انسانی» می‌دانند؛ اما اسلام، بالاتر از این، «آزادی را امر فطری انسان می‌داند. بله، یک حق است؛ اما حقی برتر از سایر حقوق؛ مثل حق حیات، حق زندگی کردن» (بیانات، ۱۳۷۷/۶/۱۲).

در مکتب لیبرالیسم، چون آزادی انسان، منهای حقیقتی به نام دین و خداست، دنبال یک منشأ و ریشه فلسفی برایش هستند و ریشه‌هایی را هم ذکر کرده‌اند؛ اما «در اسلام، آزادی ریشه الهی دارد. خود این، یک تفاوت اساسی است و منشأ بسیاری از تفاوت‌های دیگر می‌شود. بنابر منطق اسلام، حرکت علیه آزادی، حرکت علیه یک پدیده الهی است؛ یعنی در طرف مقابل، یک تکلیف دینی به وجود می‌آورد». در حالی بنابر تفکر لیبرالیسم غربی، مبارزات اجتماعی که در دنیا برای آزادی انجام می‌گیرد، هیچ منطقی ندارد. اگر «خیر همگانی» یا «خیر اکثریت» ریشه «آزادی اجتماعی» باشد، چرا یک فرد باید بروی برای «خیر اکثریت» کشته شود؟! تردید ایجاد می‌شود. «در تفکر اسلامی، این‌گونه نیست. مبارزه برای آزادی، یک تکلیف است؛ چون مبارزه برای یک امر الهی است. یک وظیفه دینی است که اگر نکرديد، گناه کرده‌اید (بیانات، ۱۳۷۷/۶/۱۲).

بر این تفاوت اساسی، تفاوت‌های دیگری مترتب می‌شود؛ در لیبرالیسم غربی چون حقیقت و ارزش‌های اخلاقی نسبی است، لذا «آزادی» نامحدود است؛ وقتی کسی به ارزش‌های اخلاقی شما تعرض می‌کند، حق ندارید او را ملامت کنید؛ چون او ممکن است به این ارزش‌ها معتقد نباشد. بنابراین به لحاظ معنوی و اخلاقی، هیچ حدی برای آزادی وجود ندارد؛ یعنی به لحاظ منطقی «آزادی» نامحدود است؛ چون حقیقت ثابتی وجود ندارد؛ چون حقیقت و ارزش‌های اخلاقی نسبی است؛ اما در اسلام، ارزش‌های مسلم و ثابتی وجود دارد؛ حقیقتی وجود دارد. حرکت در سمت آن حقیقت است که ارزش و ارزش‌آفرین و کمال است. بنابراین، «آزادی» با ارزش‌ها و حقیقت، محدود می‌شود؛ به طور مثال، همین «آزادی اجتماعی» اگر در خدمت ضایع کردن فرآورده‌های ارزشمند معنوی یا مادی یک ملت به کار گرفته شود، مضر است و باید جلوی آن گرفته شود؛ ارزش‌ها و حقایق ثابت و مسلم، آزادی را محدود می‌کند؛ همچنان که حق حیات را محدود می‌کند (بیانات، ۱۳۷۷/۶/۱۲).

تفاوت دیگر از نظر امام شهید این بود که در غرب، حد آزادی را منافع مادی تشکیل می‌دهد؛ وقتی که منافع مادی آنها به خطر بیفتد، آزادی را محدود می‌کنند. منافع مادی؛ مثل عظمت این کشورها، یا سلطه علمی آنها. به طور مثال، آزادی تعلیم و تربیت، جزو مسلم‌ترین حقوق

انسان‌هاست؛ اما همین «آزادی» در دانشگاه‌های بزرگ دنیای غربی محدود می‌شود! دانش و فناوری والا - به قول خودشان High Tech - قابل انتقال نیست! انتقال فناوری به کشورهای معینی ممنوع است! چون اگر این دانش و این علم انتقال داده شد، از انحصار این قدرت خارج شده است و این قدرت مادی و این سلطه، به حال خود باقی نخواهد ماند. آزادی انتقال اطلاعات و اخبار هم این‌گونه است. امروز همه جنجال دنیا، برای آزادی اطلاعات و اخبار است؛ اما در حمله آمریکا به عراق، برای مدت یک هفته یا بیشتر، رسماً همه اطلاعات سانسور شد. با افتخار گفتند هیچ خبرنگاری حق ندارد یک عکس یا یک خبر از حمله آمریکا به عراق منتقل و منتشر کند! چون مدعی بودند این کار، امنیت نظامی را به خطر می‌اندازد! پس، امنیت نظامی هم حق آزادی را محدود می‌کند؛ یعنی یک مرز مادی و یک دیوار مادی (بیانات، ۱۳۷۷/۶/۱۲).

به نظر امام شهید، استحکام پایه‌های حکومت هم یک مرز دیگر در غرب است. چند سال قبل از این در آمریکا گروهی پیدا شدند که با گرایش مذهبی خاصی علیه حکومت آمریکا اقدام کردند. علیه آنها برخی کارهای امنیتی و انتظامی شد؛ اما فایده‌ای نبخشید. خانه‌ای را که آنها در آن جمع شده بودند، محاصره کردند و آتش زدند که حدود هشتاد نفر در آتش سوختند! در میان آنها زن بود، کودک هم بود، شاید یک نفرشان هم نظامی نبود؛ بنابراین در غرب، آزادی زنده ماندن، آزادی عقیده، آزادی مبارزه سیاسی در دنیای مادی غرب هم حدود و مرزهایی دارد؛ متها این مرزها، مرزهای مادی است؛ ارزشهای اخلاقی، هیچ مانعی برای آزادی نیستند؛ مثل نهضت همجنس‌بازی در آمریکا که ترویج و تشویق هم می‌شود، یا در اروپا تبلیغات به نفع فاشیسم، آزادی بیان را محدود می‌کند؛ اما تبلیغات عریانگری، محدود نمی‌کند! یعنی مرزهای آزادی در لیبرالیسم غربی، با آن فلسفه و با آن ریشه فلسفی و با آن نگرش، مرزهای مادی است؛ مرزهای اخلاقی نیست؛ اما در اسلام، مرزهای اخلاقی وجود دارد و آزادی، علاوه بر حدود مادی، مرزهای معنوی هم دارد؛ وقتی کسی علیه منافع کشور و علیه سود کشور اقدامی بکند، آزادیش محدود می‌شود؛ اما مرزهای معنوی هم وجود دارد. اگر کسی عقیده گمراهی دارد، عیبی ندارد؛ اما اگر قرار باشد با آن عقیده فاسد، به جان ذهن و دل افرادی که قدرت دفاع ندارند، بیفتد و بخواهد آنها را هم گمراه کند، این، یک مرز است و این‌جا آزادی محدود می‌شود، یا مثلاً بخواهند اشاعه فساد بکنند، بخواهند فساد سیاسی و فساد جنسی و فساد فکری به وجود آورند، نمی‌شود اجازه داد (بیانات، ۱۳۷۷/۶/۱۲).

تفاوت دیگر از نظر امام شهید این بود که آزادی در تفکر لیبرالیسم غربی، با «تکلیف» منافات

دارد و آزادی؛ یعنی آزادی از تکلیف نیز. در حالی که در اسلام، آزادی آن روی سکه «تکلیف» است. اصلاً انسانها آزادند، چون مکلفند. اگر مکلف نبودند، آزادی لزومی نداشت؛ مثل فرشتگان بودند (بیانات، ۱۳۷۷/۶/۱۲). به قول مولوی:

در حدیث آمد که خَلَقَ مجید // خلق عالم را سه گونه آفرید

یک گُره را جمله عقل و علم و جود // آن فرشته استی نداند جز سجود

اما مجموعه انگیزه‌ها و غرایز متضادی است و مکلف است که در خلال این انگیزه‌های گوناگون، راه کمال را بییماید. به او آزادی داده شده، به خاطر پیمودن راه کمال. همین آزادی با این ارزش، برای تکامل است؛ کما این که خود حیات انسان برای تکامل است: «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ ليعبدون» (۴). خداوند جنّ و انس را آفریده، برای رسیدن به مرتبه عبودیت او که مرتبه بسیار والایی است. آزادی هم مثل حقّ حیات است؛ مقدمه‌ای برای عبودیت. در حالی که در غرب، در نفی «تکلیف» تا جایی پیش رفته‌اند که نه تنها تفکرات دینی را، حتّی تفکرات غیردینی و کلّ ایدئولوژیها را - که در آنها تکلیف هست، واجب و حرام هست، باید و نباید هست - نفی می‌کنند! و صریح می‌گویند تفکر آزاد غربی، با اصل «باید و نباید» و با اصل ایدئولوژی مخالف است! اسلام به‌کلی نقطه مقابل این است. اسلام، «آزادی» را همراه با «تکلیف» برای انسان دانسته که انسان بتواند با این آزادی، تکالیف را صحیح انجام دهد، کارهای بزرگ را انجام دهد، انتخابهای بزرگ را بکند و بتواند به تکامل برسد (بیانات، ۱۳۷۷/۶/۱۲).

در مجموع، امام شهید انقلاب، لیبرالیسم را به عنوان یک جریان که بر اصولی؛ مانند فردگرایی، بازار آزاد و کاهش نقش دین و ارزش‌های اخلاقی تکیه دارد، نقد می‌کردند و معتقد بودند ترویج ارزش‌های انقلابی و اسلامی، باید در مقابل این جریان، تداوم یابد. با وجود همه این واقعیتهای تأسف‌آور، ایشان تأکید داشتند که مراجعه به دیدگاه‌های متفکران غربی، برای پژوهش در مفهوم آزادی مفید است؛ زیرا غربی‌ها در تدوین منظومه فکری در باب آزادی و تضارب آرا در این زمینه، سابقه زیادی دارند؛ البته ایشان، پرهیز از نگاه تقلیدی را شرط اصلی مراجعه به دیدگاه‌های متفکران غرب می‌دانستند؛ زیرا تقلید در تضاد با آزادی است (بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱).

فردگرایی و اصالت فرد از نظر آیت‌الله خامنه‌ای

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، قائد شهید امت، درباره مفاهیم فردگرایی و اصالت فرد نیز دیدگاه‌های مشخصی داشتند که در چارچوب مبانی اسلامی و نظریه‌های فرهنگی و سیاسی ایشان

قابل فهم است. از آنجا که در تفکر اسلامی، فرد انسانی، دارای وجود حقیقی است و انسان دارای فطرت الهی است، اصالت فرد در دیدگاه ایشان، به معنای احترام به مقام انسان و ارزشهای ذاتی او بود؛ اما نه به شکل مطلق و جدا از موارد و وظایف اجتماعی و شرعی؛ مانند آنچه در غرب رایج است. از نظر ایشان، فردگرایی در صورت توازن و همراهی با ارزشهای اسلامی و اجتماعی، می‌توانست به رشد و پیشرفت فردی و جامعه کمک کند؛ اما اگر فردگرایی صرف و بدون رعایت اصول اخلاقی و روحیه جمع‌گرایی و مسئولیت‌پذیری باشد، ممکن است منجر به انحراف، تضعیف انسجام اجتماعی و تضعیف ارزشهای دسته‌جمعی شود.

همان‌طور که اشاره شد، اصالت فرد، یا فردگرایی یکی از مبانی انسان‌شناختی تمدن غربی است که از اومانیسم ناشی شده است. فرد در جهان، همه‌کاره (در مقابل خدا) است و تمدن جدید غرب را ساخته و به لحاظ منطقی باید همه فرایندها و روندهای جامعه به سمت فرد و منافع فردی باشد؛ اما از نظر امام شهید انقلاب، فرد در تمدن غربی از جایگاه شایسته‌ای برخوردار نیست: «این تمدن بدین شکل کنونی، اگرچه ساخته دست انسان است، درخور انسان نیست؛ فرزندی است که از خون مادر تغذیه می‌کند و در مسیر خود بسوی رشد و کمال، قدم بر بناگوش و سینه آفریننده خود می‌کوبد و افزایش خود را با کاستی او تأمین می‌کند» (سید قطب، ۱۳۴۹، مقدمه مترجم: ۷).

ایشان در مقدمه‌ای که شش دهه پیش بر کتاب سید قطب نوشته‌اند، تصریح داشتند: آنچه این «تمدن صنعتی را تحمل‌ناپذیر ساخته، واقعیت دیگری است و آن ناسازگاری این تمدن است با انسان. تمدن بشری که باید برای انسان و در راه ترقی و کمال او بکار افتد، پیوسته در اضمحلال انسان کوشیده و از سرور موجودات زمین، برده‌ای فرمانبردار و یا به قول نویسنده دانشمند این کتاب، ماشینی یا چهارپائی ساخته است (همان: ۷-۸). «صنعت، شریف است و پیشرفت دانش و معرفت، ستوده. و هرگامی در راه تکامل علم و تکنیک قابل ستایش و شکر فراوان؛ ولی انسان و صفات ویژه انسانی، غایتی است که این‌همه باید برای او و در راه کمال و رفاه او بکار افتد. صنعتی که انسان را بکوبد، دانشی که برای اوج گرفتن، پا بر سر آدمی بگذارد؛ علم و تکنیکی که برای رسیدن به سرزمینهای ناگشوده، خصال ویژه آدمی را در زیر چرخ‌وپر گردونه‌اش خرد کند، شریف نیست و خبیث است؛ دوست نیست و دشمن است؛ خادم نیست و خائن است؛ گردآوردنی نیست و هر چه زودتر و فوری‌تر دور ریختنی است» (سید قطب، ۱۳۴۹: ۹).

از نظر ایشان، فردگرایی غربی، «همه‌چیز را برای خود و با محاسبه شخصی» می‌سنجد و

«برای همه چیز یک قیمت اسکناسی و پولی» قائل است. در حالی که منطلق اسلامی، «درست نقطهٔ مقابل آن فرهنگ است؛ یعنی «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ»؛ (سورهٔ حشر، آیه ۹) اینها کسانی هستند که ایثار می‌کنند؛ فرهنگ ایثار، فرهنگ گذشت، فرهنگ مایه گذاشتن از خود برای سرنوشت جامعه و برای سرنوشت مردم. بر همین اساس، از نظر ایشان، «فرهنگ شهادت؛ یعنی فرهنگ تلاش کردن با سرمایه‌گذاری از خود برای اهداف بلندمدت مشترک بین همهٔ مردم» (۱۳۹۳/۱۱/۲۷).

اصالت فرد، در مکتب اسلام نیز تا حدودی و به «شرطها و شروطها» پذیرفته است؛ زیرا به لحاظ فلسفی، فقط افراد در جامعه، وجود حقیقی دارند و انسان با فطرت الهی، خلق شده و خلیفهٔ خدا در زمین است؛ بر همین اساس، امام شهید هم براساس تفکر اسلامی، بر اصالت فرد تأکید داشتند؛ اما این اصالت فرد را همراه با مسئولیت اجتماعی می‌دانستند. اصالت فرد در نظر آیت‌الله خامنه‌ای بر پایه آموزه‌های دینی و اسلامی قرار دارد. انسان در اسلام به عنوان مظهر ارزش‌ها و مقصد خلقت، دارای کرامت ذاتی است؛ اما این کرامت و ارزش، در کنار مسئولیت‌هایی قرار می‌گیرد که فرد نسبت به جامعه، خداوند و سایر افراد دارد.

به همین دلیل، ایشان دانشجویان و استادان دانشگاه را از تعقیب منافع فردی برحذر داشته، احساس تعهد و مسئولیت اجتماعی را برای آنها ضروری می‌دانستند و معتقد بودند باید «کاری کنیم که در محیط دانشگاه این احساس تعهد و مسئولیت بیش از پیش وجود داشته باشد و همه یا اکثریت قاطع اساتید و دانشجویان نسبت به سرنوشت و آیندهٔ کشور و آیندهٔ نسلها احساس مسئولیت کنند و روح فردگرایی و به فکر سرنوشت شخص خود بودن، قدری تضعیف شود؛ یعنی نه دانشجو و نه استاد، همهٔ هم و غمشان این نباشد که آینده‌ای برای شخص خودشان بسازند. معمولاً این طوری است که برای مردم عادی مسائل شخصی در خیلی از موارد ترجیح پیدا می‌کند. اگرچه از دید اسلام همه باید مصالح و سرنوشت عمومی را بر مصالح و منافع شخصی ترجیح دهند؛ لیکن از نخبگان، زبدگان و برجستگان - که مظهر آنها مجموعهٔ استاد و دانشجو هستند - توقع این است که روحیهٔ به فکر سرنوشت خود بودن، بر روحیهٔ به فکر سرنوشت کشور بودن ترجیح پیدا نکند» (بیانات، ۱۳۸۳/۹/۲۶).

بدین لحاظ، ایشان از دانشگاهیان و نخبگان انتظار بیشتری داشتند که فردگرا نباشند و به جامعه هم فکر کنند؛ یعنی عبور از فردگرایی و احساس مسئولیت اجتماعی برای نخبگان و دانشگاهیان ضروری‌تر است و از آنها توقع بیشتری می‌رود؛ آگاهی و اطلاع بیشتر، مسئولیت بیشتر

می‌آورد. مسئولان آموزش عالی هم باید فراتر از نگاه‌های مادی و مالی، به حوزه آموزش، پژوهش و تربیت نخبگان توجه کنند. آیت‌الله خامنه‌ای در این زمینه معتقد بودند: «ما در زمینه تربیت نخبگان هم در بخش آموزش و هم در بخش پژوهش، نیاز به تمرکز بیشتری از سوی مسئولان داریم. مسئولان کشور در این زمینه باید با یک نگاه واقع‌بین و با یک محاسبه صحیح و - برای کوتاه مدت - غیرمادی به مسئله نگاه کنند. اگرچه در بلندمدت یقیناً ثروت و پیشرفت و رشد مادی کشور هم در گرو همین‌هاست، منتها در مسائل دانشگاه، در کوتاه‌مدت باید محاسبات را بر مبنای مسائل مالی و اقتصادی و مادی قرار نداد (بیانات، ۱۳۸۳/۹/۲۶).

آیت‌الله خامنه‌ای با اشاره به مشارکتهای مردمی بسیار زیبا و صحنه‌های شگفت‌انگیز از همدلی و همبستگی مردم ایران در مهار کرونا (برای مواسات و همدلی و کمک مؤمنانه به نیازمندان و فقرا) که نشانه رسوخ فرهنگ اسلامی در دل مردم ایران است، فضای حاکم بر فرهنگ و تمدن غربی را بی‌توجه به سایر افراد انسان و بر مبنای تعقیب منافع فردی و «خودی» تلقی می‌کردند که نتیجه‌اش در واقعه کرونا نمایان شد. ایشان با اشاره به رخدادهای دوره کرونا در اوپا و امریکا که «دولتی، ماسک متعلق به یک دولت دیگر را، دستکش متعلق به یک دولت دیگر را سر راه مصادره کند» یا مردم در ظرف مدت کوتاهی، فوشگاه‌ها را تخلیه کنند و حرص بزنند که یخچال خود را پر کنند، یا افراد از ترس و برای حفاظت از خود، بری خرید اسلحه صف بکشند، یا برای بیمارها اولویت قایل شوند و بیماران پیر و از کار افتاده را معالجه نکنند، معتقد بودند: «این البته نتیجه‌ی منطقی و طبیعی فلسفه‌ی حاکم بر تمدن غربی است؛ [یعنی] فلسفه‌ی فردگرایی، فلسفه‌ی مادّی‌گری، فلسفه‌های غالباً بی‌خدایی که اگر اعتقادی هم به خدا هست، آن اعتقاد توحیدی صحیح عمیق معرفت‌زا نیست» (۲۱ فروردین ۱۳۹۹).

ایشان با اشاره به سخن یکی از سنا‌تورهای غربی که گفته بود «غرب وحشی زنده شده»، می‌فرمودند: «این حرف آنها است. وقتی که ما می‌گوییم در غرب، یک روح وحشی‌گری وجود دارد که با ظاهر آراسته و ادکلن زده و کراوات بسته‌اش منافاتی ندارد، بعضی‌ها تعجب می‌کنند و انکار می‌کنند؛ این را حالا خودشان می‌گویند که این، نماد زنده شدن غرب وحشی است» (بیانات، ۲۱ فروردین ۱۳۹۹). روح تمدن غربی، حیوانی، وحشی‌گری و غارتگری است و منافع مادی هر کس در اولویت اول است و «دیگران»، ارزش و اعتباری ندارند. به همین دلیل، آیت‌الله خامنه‌ای در پیام خود به همایش بین‌المللی اسلام و مسیحیت ارتدوکس نوشتند: تمدن غرب، برای انسان و

جهان، نه ریشه‌ای قائل است و نه مقصدی (بیانات، ۱۳۷۲/۵/۳۱).

از این نظر، ایشان معتقد بودند «در دوران اخیر هیچ گاه بن‌بست تفکر مادی، بدین وضوح نبوده است. البته این تجربه به بهای خسارتهای جبران‌ناپذیر و نابودی و انحطاط میلیون‌ها انسان و هدر رفتن امکانات بی‌حساب به دست آمده است؛ اما متأسفانه پرچم جنگ بیهوده و نابود کننده ارزشهای الهی و معنوی که تا دیروز در دست مارکسیستها بود، امروز در دنیای به اصطلاح آزاد، هنوز بر زمین نیفتاده است» (پیام به همایش بین‌المللی اسلام و مسیحیت ارتدوکس ۱۳۷۲/۵/۳۱).

در مقام جمع‌بندی، رهبر انقلاب بر این باور بودند که فردگرایی باید در کنار اصول اخلاقی، مسئولیت‌پذیری و هویت جمعی قرار گیرد. فرد باید در مسیر تعالی فردی و اجتماعی قرار گیرد، نه فقط به عنوان موجودی خودمختار و مستقل مطلق، بلکه هم‌سو با اصول دین و مصالح جامعه. بنابراین، در دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای، اصالت فرد باید با توجه و رعایت ارزش‌های انسانی، اسلامی و مسئولیتهای اجتماعی تبیین و تفسیر شود، نه اینکه فقط بر آزادی فردی و حقوق فردی، بدون توجه به منافع جمع و اصول دینی، تأکید داشته باشد.

خردباوری، حجیت عقل و عقل‌گرایی افراطی از نظر امام شهید

آیت‌الله خامنه‌ای، امام شهید امت، در دیدگاه‌های خود، همواره بر اهمیت عقل و تفکر و نقش آن در فهم دین و دنیا تأکید داشتند؛ اما در عین حال بر تعارض‌های ممکن میان عقل‌گرایی افراطی و رویکردهای ایمان‌محور و دین‌مدار تأکید می‌کردند. عقل‌گرایی افراطی در دیدگاه ایشان، به معنای تأکید بی‌پایان بر عقل و استدلال‌های انسانی و کم‌توجهی به وحی، ایمان و منابع دینی است؛ که می‌تواند منجر به کاهش اعتماد به آموزه‌های دینی و ارزش‌های الهی شود.

ایشان معتقد بودند در بعثت پیامبر اعظم (ص) در درجه اول، تربیت عقلانی مطرح بود؛ «یعنی نیروی خرد انسانی را استخراج کردن، آن را بر تفکرات و اعمال انسان حاکم قرار دادن، مشعل خرد انسانی را به دست انسان سپردن، تا راه را با این مشعل تشخیص بدهد و قادر بر طی کردن آن راه باشد؛ این اولین مسئله است؛ و مهمترین مسئله هم همین است». آیت‌الله خامنه‌ای این برداشت را مستند به حضرت امیر(ع) می‌کردند که در علت بعثت انبیا می‌فرماید: «لیستأدواهم میثاق فطرته

..... و یثیروا لهم دفائن العقول»^۱ گنجینه‌های عقل را، خرد را استخراج کنند». بنابراین، در کارنامه همه پیغمبران، دعوت به عقل در درجه اول است؛ اما «در اسلام این قوی‌تر و روشن‌تر و واضح‌تر است» (بیانات، ۲۹ تیر ۱۳۸۸ و ۹ بهمن ۱۴۰۳).

از نظر آیت‌الله خامنه‌ای، علاوه بر عقل، مسئله دانائی هم مطرح است: «در سرتاسر قرآن و تعالیم غیر قرآنی پیغمبر هم، هرچه شما نگاه می‌کنید، می‌بینید تکیه بر عقل و خرد و تأمل و تدبیر و تفکر و این گونه تعبیرات است»؛ حتی در روز قیامت، قرآن از زبان مجرمان می‌فرماید: «لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر»^۲ یعنی علت اینکه ما دچار آتش دوزخ شدیم، این بوده که به عقل و خرد خود مراجعه نکردیم؛ لذا امروز که روز قیامت است، به این سرنوشت ابدی تلخ مبتلا شدیم. ایشان علت عقب‌ماندگی و مشکلات کشور را نیز در همین می‌دانستند که «از این گنجینه خرد در دل من و شما هست»، استفاده نکرده‌ایم؛ «مثل آن انسانی هستیم که بر روی گنجی خوابیده است، از آن خبر ندارد و از آن بهره نمی‌برد و از گرسنگی می‌میرد».

به همین دلیل، ایشان با استناد به حدیثی از نبی مکرم اسلام (ص): «انّ العقل عقلال من الجهل»^۳؛ عقل، عقل اجهل است، می‌فرماید: عقل، عقل جهل است؛ یعنی پای‌بندی است که مانع می‌شود از اینکه انسان با جهالت حرکت کند. «والنفس کمثل اخبث الدواب»؛ نفس انسان مثل شروترترین حیوانات یا چهارپایان است؛ «فان لم تعقل حارت»؛ وقتی این نفس را مهار نکردید و کنترلش را در دست نگرفتید؛ مثل حیوان وحشی‌ای که نمی‌داند کجا می‌رود، سرگردان و سربه‌ هوا می‌شود و با این سرگردانی، برای انسان در زندگی شخصی خود، در زندگی اجتماعی خود و برای یک جامعه انسانی، مشکلات به وجود می‌آورد. «عقل است که انسان را به دین راهبرد می‌دهد، انسان را به دین می‌کشاند. عقل است که انسان را در مقابل خدا به عبودیت وادار می‌کند. عقل است که انسان را از اعمال سفیهانه و جهالت‌آمیز و دل دادن به دنیا باز می‌دارد؛ عقل این است» (بیانات، ۲۹ تیر ۱۳۸۸).

ایشان در جای دیگر، با استفاده دوباره از واقعه بعثت، عقل را به عنوان ابزار تحول و پیشرفت

۱ - خطبة ۱ نهج البلاغه.

۲ - سورة ملک، آیه ۱۰.

۳ - تحف العقول: ۱۵.

۴ - ریسمانی که به پای حیوان - شتر یا غیر شتر - می‌بندند که حرکت نکند و قابل کنترل باشد.

در جامعه مطرح کرده و فرمودند: «نظام زندگی بر اساس آن اندیشه‌ای و آن فکری است که در اداره‌کنندگان زندگی وجود دارد. اگر تحوّل فکری و ادراکی و فهم عالم وجود در انسانها و در جوامع به وجود آمد، آن وقت، نظامهای سیاسی، اقتصادی، نظامهای اخلاقی، نظامهای اجتماعی بر اساس آن به وجود خواهد آمد و تشکیل خواهد شد. بعثت پیغمبر اکرم از این جهت برجسته است». تحوّل که پیامبر اعظم(ص) در افکار و رفتار جامعه عرب جاهلی به وجود آورد، با ابزار عقل و ایمان بود: «یعنی همه پیغمبران، از جمله پیغمبر عظیم‌الشان اسلام وقتی می‌خواهند این تحوّل را انجام بدهند، ابزارشان چیست؟ آن عاملی که این تحوّل را به وجود می‌آورد، دو چیز است: «عقل» و «ایمان». عقل یک قوه ویژه‌ای است که خدای متعال در همه انسانها به ودیعت گذاشته که بعضی از انسانها آن را فعال می‌کنند، از آن استفاده می‌کنند، بسیاری هم آن را فعال نمی‌کنند. ایمان هم مثل عقل [است]؛ در فطرت همه انسانها، ایمان به حقیقت، ایمان به خدا وجود دارد، [اما] انسانها فراموش می‌کنند. پیغمبران می‌آیند عقل را بیدار می‌کنند، تا انسان را به یاد ایمانش بیندازند. وقتی که عقل و ایمان زنده شد، زندگی رشد می‌کند؛ هر کدام کارکردی دارند. آن وقت انسان برخوردار از عقل و ایمان قادر می‌شود که راه زندگی را، صراط مستقیم را پیدا کند و در آن حرکت کند(بیانات، ۹ بهمن ۱۴۰۳). مسئله عقل، توجه به عقل و به کار بردن عقل در قرآن، یک قلم برجسته از تعلیم قرآنی است. هر کسی مسلمان است، بداند که سروکارش باید با عقل باشد، با عقل کار کند، از عقل استفاده کند، عقل خودش را رشد بدهد، تربیت کند (بیانات، ۹ بهمن ۱۴۰۳).

در دوره مدرن و تمدن غربی، عقل خودبنیاد و غیرملتمزم به شرع مطرح و حاکم شده است که انسان به ما هو انسان، منشأ آن است. از این منظر، عقل به مثابه تنها منبع و ابزار شناخت است و صدق و کذب هم برحسب انسانهای مختلف، نسبی است و نسبیّت شناخت مطرح می‌شود. بر همین اساس، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای یکی از ضروریات مهم حوزه‌های علمی را مجهز شدن به سلاح علمی روز؛ یعنی استدلال و برهان قوی و منطقی دانسته، معتقد بودند با این سلاح، باید نادرست بودن شیوه عقل‌گرایی تجربی در دنیای امروز را نشان داد؛ ضمن آنکه مسایل دینی و فقهی نیز باید با برهان مناسب برای مخاطبان و جوانان بیان شوند: «روحانیت ... باید به سلاح روز مجهز شود؛ سلاح‌های نرم‌افزاری، بسیار مهم‌تر از سلاح‌های سخت‌افزاری است. ذهنیت امروز بشر در دنیا ذهنیت عقل‌گرایی تجربی است که روحانیت باید با استدلال و برهان ثابت کند که این مسئله درست نیست. مگر عقل تجربی چقدر ظرفیت دارد که بتواند همه مسائل بشری را درک

کند. در مسائل دینی نیز مدام نگوییم تعبّد، تعبّد، بلکه باید فرد را با استدلال قانع کنید» (بیانات، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۶). بدین لحاظ، از نظر ایشان، اساس و مبنای عقل (که می‌تواند انسان را به دنیا و آخرت توجه دهد)، عقلی است که با وحی در ارتباط باشد. به عبارت دیگر، عقلانیتِ تعالی‌محور است که مورد توجه قرار می‌گیرد نه عقلانیت خود بنیاد.

آیت‌الله خامنه‌ای معتقد بودند عقل در نگاه اسلامی، دستگاه محاسبه‌کننده مادی نیست، بلکه عامل تعالی و رشد انسان، معتقد کردن فرد به سبک زندگی اسلامی و تأمین کننده ارتباطات مختلف زندگی است و برای تحقق این ظرفیت عظیم، قوه عاقله باید تربیت فرهنگی، معنوی و اخلاقی یابد: «عقل چیست؟ عقل در ادبیات اسلامی، فقط آن دستگاهی نیست که محاسبات مادی می‌کند برای ما؛ نه، الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ؛ عقل این است. الْعَقْلُ يَهْدِي وَ يُنْجِي؛ عقل این است. عقل باید بتواند انسانها را تعالی ببخشد. عقل در یک سطح، آن عاملی است که انسان را به مقام قُرب می‌رساند، به مقام توحید می‌رساند؛ در یک سطح پایین‌تر، عقل آن چیزی است که انسان را به سبک زندگی اسلامی می‌رساند؛ در یک سطح دیگر هم عقل آن چیزی است که ارتباطات مادی زندگی دنیا را تنظیم می‌کند؛ همه‌ی اینها کار عقل است» (بیانات، ۲۰ خرداد ۱۳۹۷).

از این منظر، رهبر معظم انقلاب در مورد استفاده از عقل دو-سه ملاحظه دارند؛ در کلیت بحث، پرهیز دادن از عقل‌گرایی افراطی است که در تمدن غربی رایج است و عقل غیرملتزم به شرع را دارای حجیت تامّ و تمام می‌داند. اما در دایره امور کشور و مسائل اجرایی نیز ایشان، عقل‌گرایی را با محافظه‌کاری و نیز ترسیدن و عقب‌نشینی، متمایز می‌دانستند و با یادآوری اهمیت مضاعف تکیه بر عقل و تدبیر در مسائل مرتبط با کشور و ملت، معتقد بودند: «برخی مواقع معنای خردورزی دچار تحریف می‌شود و حرکت براساس عقل و تدبیر، کنار گذاشتن کارهای بزرگ و کاهش شتاب در کارها معنی می‌شود در حالیکه در برخی امور، اقتضای خردورزی، حرکت آرام و ملایم و در برخی امور نیز اقتضای عقل، حرکت پرشتاب و اقدام همراه با قاطعیت و شجاعت است» (بیانات، ۱۵ مهر ۱۳۸۶).

از سوی دیگر، ایشان تأکید داشتند که «عقلانیت به معنای محاسبه درست است؛ محاسبه

۱ - کافی، ج ۱، ص ۱۱. عقل آن گوهری است که به وسیله آن، خدا پرستیده می‌شود و پاداش بهشت به دست می‌آید.

۲ - غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۲۴. عقل هدایت کننده و نجات دهنده است.

صحیح و درست و دستگاه محاسباتی سالم؛ عقلانیت به این معنا است. بعضی‌ها اسم عقل و عقلانیت را که می‌آورند، منظورشان از عقلانیت، ترسیدن است؛ وقتی می‌گویند عاقل باشید؛ یعنی برسید؛ یعنی منفعل باشید؛ یعنی از مقابل دشمن فرار کنید! نه، [این درست نیست]؛ ترسوها حق ندارند اسم عقلانیت را بیاورند. ترسیدن و فرار کردن و میدان را خالی کردن، اسمش عقلانیت نیست، اسمش همان ترس و فرار و مانند اینها است؛ عقلانیت؛ یعنی محاسبه درست. البته دشمن سعی می‌کند عقلانیت به آن معنای غلط را تلقین کند، بعضی هم نادانسته گاهی حرفهای دشمن را تکرار می‌کنند» (بیانات، ۱۳۹۹/۷/۲۱).

در مجموع، قائد شهید معتقد بودند عقل، ابزار مهم و ارزشمندی است؛ اما باید در کنار ایمان و وحی قرار گیرد و نباید عقل‌گرایی افراطی جایگزین باورهای دینی و مبانی ایمانی شود. در واقع، ایشان تأکید داشتند که عقل باید تابع دین و در خدمت آن باشد، نه مستقل و مستقل‌انگار در مسیر فهم حقیقت.

بنابراین، عقل‌گرایی افراطی از نظر ایشان خطرناک می‌نمود، چون ممکن بود منجر به شک‌گویی، نسبی‌گرایی و حرکت در مسیر شک و تردید بی‌پایان شود، و در نتیجه، مسیر تربیت و هدایت انسانها را منحرف کند. ایشان بر اهمیت تعادل میان عقل و ایمان تأکید داشتند تا هم فهم صحیح و علمی پابرجا باشد و هم ارزش‌های معنوی و دینی حفظ شوند.

نتیجه‌گیری

به طور کلی، امام شهید امت با شناخت عمیق از مبانی تمدن غرب، به نقد و ارزیابی آن پرداختند و رفتار سیاسی ایشان در مواجهه با غرب، مبتنی بر این شناخت بود و روز به روز، تجل عملی ایشان در سیاست، این شناخت را عمیق‌تر و بنیادی‌تر کرده بود؛ به گونه‌ای که با دیدگاه ایشان در شش دهه پیش، چندان تفاوت ایجاد نکرده بود. بر همین اساس، ایشان بر اهمیت و برتری مبانی دینی و وحیانی نسبت اومانیسم تأکید داشته، معتقد بودند انسان تنها در سایه ایمان و باور به خدا می‌تواند به سمت کمال واقعی حرکت کند و از سقوط اخلاقی - معنوی جلوگیری کند. در حالی که اومانیسم غالب، در صورت غلبه بر مبانی دینی، می‌تواند بی‌وقفه انسان را به سمت انحراف و سقوط اخلاقی بکشانند.

ایشان لیبرالیسم را نیز نقد کرده، معتقد بودند در مقابل این جریان پیش‌رونده، باید ترویج

ارزش‌های انقلابی و اسلامی تداوم یابد. البته ایشان با وجود واقعیتهای تأسف‌آور در مورد این مقوله، تأکید داشتند که مراجعه به دیدگاه‌های متفکران غربی (بدون تقلید)، برای پژوهش در مفهوم آزادی مفید است؛ زیرا غربی‌ها در تدوین منظومه فکری در باب آزادی و تضارب آرا در این زمینه، سابقه زیادی دارند.

همان‌طور که در مقوله فردگرایی نیز بر این باور بودند که باید در کنار اصول اخلاقی، مسئولیت‌پذیری و هویت جمعی قرار گیرد تا فرد در مسیر تعالی فردی و اجتماعی قرار گیرد. بنابراین، در دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای، اصالت فرد باید با توجه به و رعایت ارزشهای انسانی، اسلامی و مسئولیتهای اجتماعی تبیین و تفسیر شود، نه اینکه فقط بر آزادی فردی و حقوق فردی، بدون توجه به منافع جمع و اصول دینی، تأکید داشته باشد.

قائد شهید معتقد بودند عقل، ابزار مهم و ارزشمندی است؛ اما باید در کنار ایمان و وحی قرار گیرد و عقل‌گرایی افراطی، نباید جایگزین باورهای دینی و مبانی ایمانی شود. در واقع، عقل باید تابع دین و در خدمت آن باشد، نه مستقل و مستقل‌انگار در مسیر فهم حقیقت. بنابراین، عقل‌گرایی افراطی از نظر ایشان خطرناک می‌نمود، چون ممکن بود منجر به شک‌گویی، نسبی‌گرایی و حرکت در مسیر شک و تردید بی‌پایان شود، و در نتیجه، مسیر تربیت و هدایت انسانها را منحرف کند. به همین دلیل، ایشان بر اهمیت تعادل میان عقل و ایمان تأکید داشتند تا هم فهم صحیح و علمی پابرجا باشد و هم ارزش‌های معنوی و دینی حفظ شوند.

منابع

- بیانات، ۱۲ شهریور ۱۳۷۷ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2900>
- بیانات، ۱۲ آذر ۱۳۷۹ به آدرس: <https://www.leader.ir/fa/speech/2042>
- بیانات، ۱۱ مرداد ۱۳۸۰ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=7667>
- بیانات، ۱۲ آبان ۱۳۸۰ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3092>
- بیانات، ۱۲ آبان ۱۳۸۰ به آدرس: <https://www.leader.ir/fa/speech/2179>
- بیانات، ۱۳ مهر ۱۳۸۱ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3146>
- بیانات، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۲ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=7667>
- بیانات، ۲ دی‌ماه ۱۳۸۲ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=4664>
- بیانات، ۲۶ آذر ۱۳۸۲ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=7667>
- بیانات، ۱۷ تیر ۱۳۸۳ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=7667>
- بیانات، ۲۶ آذر ۱۳۸۳ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3263>
- بیانات، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۴ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3290>
- بیانات، ۱۴ خرداد ۱۳۸۴ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=7667>
- بیانات، ۱۲ مرداد ۱۳۸۴ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=7667>
- بیانات، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۶ به آدرس: <https://www.leader.ir/fa/content/3041>
- بیانات، ۱۵ مهر ۱۳۸۶ به آدرس: <https://www.leader.ir/fa/content/3107>
- بیانات، ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=7667>
- بیانات، ۲۹ تیر ۱۳۸۸ به آدرس: <https://www.leader.ir/fa/speech/5672>
- بیانات، ۲۲ مرداد ۱۳۹۱ به آدرس: <https://www.leader.ir/fa/speech/9624>
- بیانات، ۲۳ مهر ۱۳۹۱ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=21293>
- بیانات، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ به آدرس: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=21471>
- بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ نقل غیرمستقیم به آدرس: <https://www.leader.ir/fa/content/10132>
- بیانات، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ نقل مستقیم به آدرس: <https://www.leader.ir/fa/speech/10132>
- بیانات، ۱۴ اسفند (۱۳۹۱) به آدرس: <https://www.leader.ir/fa/content/10408>
- بیانات، ۱۵ اسفند ۱۳۹۲ نقل غیر مستقیم به آدرس: <https://www.leader.ir/fa/content/11526>
- بیانات، ۱۵ اسفند ۱۳۹۲ نقل مستقیم به آدرس: <https://www.leader.ir/fa/speech/11526>

- <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=29033> بیانات، ۲۷ بهمن ۱۳۹۳ به آدرس:
- <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=30255> بیانات، ۲۰ تیر ۱۳۹۴ به آدرس:
- <https://www.leader.ir/fa/content/14753> بیانات، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۵ به آدرس:
- <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=36088> بیانات، ۱ فروردین ۱۳۹۶ به آدرس:
- <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=45317> بیانات، ۲۱ فروردین ۱۳۹۹ به آدرس:
- <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=46633> بیانات، ۲۱ مهر ۱۳۹۹ به آدرس:
- <https://www.leader.ir/fa/speech/27939> بیانات، ۹ بهمن ۱۴۰۳ به آدرس:
- <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=2662> پیام‌ها، ۲۸ فروردین ۱۳۷۲ به آدرس:
- <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=2681> پیام‌ها، ۳۱ مرداد ۱۳۷۲ به آدرس:
- <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=2803> پیام‌ها، ۱۱ خرداد ۱۳۷۵ به آدرس:
- <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=46127> پیام‌ها، ۷ مرداد ۱۳۹۹ به آدرس:
- <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=50597> پیام‌ها، ۱۷ تیر ۱۴۰۱ به آدرس:
- بوذری‌نژاد، یحیی (۱۳۹۰). انسان در اسلام؛ انسان‌شناسی در قرآن و حکمت اسلامی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات بعثت.
- سید قطب (۱۳۴۹). ادعای‌های علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام؛ ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، مشهد: انتشارات طوس.
- فایریند، پاول (۱۳۷۵). برضد روش؛ طرح نظریهٔ آنارشستی معرفت، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: انتشارات فکر روز.
- مارشال، گوردن (۱۳۸۸). فرهنگ جامعه‌شناسی آکسفورد، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: نشر میزان.
- نظری، علی‌اشرف (۱۳۹۱). سوژه، قدرت و سیاست، تهران: آشیان.
- نهری، علیرضا. انسان‌شناسی؛ مبانی معرفتی نهضت علمی ۲، قابل بازیابی در:
- <http://nahri.ir/index.php/2013-04-13-06-37-32/2013-04-13-06-41-41/34-2>